شهرآرا

روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع‌رسانی
صاحب امتیاز: شهرداری مشهد
مدیرمسئول: سید میثم موسوی‌مهر
سردبیر: سید سجاد طلوع هاشمی
نشانی: خیابان کوهسنگی ابتدای کوهسنگی ۱۵
دفتر مرکزی: ۰۵۱-۳۷۲ ۸۸۸۸۱-۵
نمابر: ۰۵۱-۳۸۴۹۰۳۸۴
روابط عمومی: ۰۵۱-۳۸۴۸۳۷۵۲
شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۲۸۹

SHAHRARANEWS.IR
Mashhadchehreh.ir
Photoshahr.ir

۴شنبه
سال هفدهم
۱۹ فروردین ۱۴۰۵
۱۹ شوال ۱۴۴۷
شماره ۴۷۳۰

سایت شهرآرا نیوز را با اسکن این کد دنبال کنید
میثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

اوقات شرعی مشهد

اذان ظهر ۱۱:۳۳:۲۴	غروب آفتاب ۱۷:۵۹:۱۳	اذان مغرب ۱۸:۱۷:۴۶	
نیمه شب شرعی ۲۲:۴۹:۳۹	اذان صبح فردا ۰۳:۴۰:۰۵	طلوع آفتاب فردا ۰۵:۰۷:۳۴	

ما مردم چهل روز است مبعوث شده‌ایم

مهدی عرفانی
روزنامه‌نگار، سردبیر سابق روزنامه جام‌جم

حالا که در چهلمین روز از شهادت شکوهمندانه رهبر فرزانه انقلاب اسلامی حضرت آیت‌ا... العظمی شهید خامنه‌ای لپ تاپ را باز کرده‌ام که بنویسم، حقیقتا احساس می‌کنم لالم. درست مثل پسربچه‌ای که مشکل تکلم دارد و یک خواب ترسناک دیده و بیدار شده و نمی‌تواند خوابش را برای هیچ‌کس تعریف کند. احساس بیچارگی می‌کنم و هی خودم با خودم خوابم را مرور می‌کنم و هی بیشتر در خودم فرو می‌روم. این شب‌ها که به سمت تجمعات می‌روم چه وقت رفتن چه برگشتن، khamenei.ir را باز می‌کنم و به قسمت سخنرانی‌ها می‌روم و دوباره حرف‌هایش را، صدایش را، می‌شنوم و مرور می‌کنم و بیشتر حسرت می‌خورم.

پیر بزرگ ما در خشت خام چه می‌دید که فرمود: «اگر چنانچه حادثه‌ای برای کشور پیش بیاید، خدای متعال این مردم را مبعوث خواهد کرد برای مقابله با حوادث و کار را مردم تمام خواهند کرد.» من این سخنرانی را همان شب شنیدم، همان شبی که در مورد دیماه و حوادثش حرف زد و پدرانه همه را در آغوش گرفت. آن شب ادبیاتش گونه‌ای از چندلایگی داشت که هرچه بیشتر اندیشیدم کمتر فهمیدم، به خودم می‌گفتم چرا در انتخابات‌ها مبعوث نشدیم، ما که همان مردمیم، چرا این رسولان کوچه و خیابان بعثتشان تا آن روز رخ نداده بود. در ذهن مضمون بعثت مردم را هزار بار مکیدم تا لعاب بیندازد در کامم و حالا که دوباره می‌خوانمش می‌بینم ای داد.

چرا نگفت واقعه؟ چرا نفرمود اتفاق؟ چرا گفت حادثه؟ چرا جهت حرف‌هایش را به مسئولانمان و نیروهای نظامی و امنیتی و... نگرفت؟ چرا در لفافه نگفت نیرو داریم، قدرت داریم، هوافضا داریم. چرا از رسانه‌ها و هدایت ذهن مردم و روشنگری‌هایشان حرفی نزد. فقط گفت خدا مردم را مبعوث می‌کند و همین مردم کار را تمام خواهند کرد. دقت کنید حادثه یعنی اتفاقی کوتاه، دفعی و ناگهانی ولی کار یعنی چیزی سخت، طولانی، زمان‌بر و درعین حال نیازمند به تخصص و وقت گذاشتن.

حالا این حرف را این شب‌ها بیشتر می‌فهمم من هم از مبعوث شدگانم. حادثه یعنی اینکه آمده بودند تا سه چهار روزه چیزی به اسم ایران نباشد، این از حادثه‌اش که پیشامد کرد و کار یعنی حضورمان در این شب‌ها در خیابان‌ها، ما داریم کار می‌کنیم و این کار باید تمام شود. کار یعنی بودن پای آن خون شریف و اعتقاد و اعتماد به حرف‌هایش. به همه حرف‌هایش و خوشبخت ما که در عصر تو زندگی می‌کنیم و کسی دیگر راهبری‌مان می‌کند که از همان رگ و خون است و بیشتر از هرکس دیگری با آن وجود نازنین و شریف همدم بوده است و خم و چم کشتیبانی را از آن ناخدای بزرگ آموخته است. رفتار کوسه‌های مهاجم را می‌شناسد، عمق آب و موج‌ها و جذر و مد دریا را می‌شناسد و می‌داند چگونه رهبری کند که آب در دل کشتی نشینان تکان نخورد. هرچند که اهالی کشتی خود این شب‌ها دریایی هستند مواج و خروشان از همت و غیرت در میان راهروهای کشتی.

ما میراث‌دار خامنه‌ای بزرگی هستیم که یادمان داد ما مردم مهمیم به شرطی که همیشه مردم باشیم و مثل گره‌های فرش تنیده درهم و آغشته به هم. او چهل روز پیش جبرئیل‌گونه بر دهانه غار تنهایی‌مان ظاهر شد. خبر از بعثتمان داد، ما مردم چهل روز است مبعوث شده‌ایم و پیامبرگونه در حال ترویج آیین مقاومت و صبوری هستیم.

بدعادتمان کردید آقای خامنه‌ای

حامد عسکری
شاعر و نویسنده

توی درام نویسی یک اصلی وجود دارد که می‌گوید قهرمان داستانت را ذره ذره بزرگ کن، قوی کن، مهمش کن در ذهن خواننده و کاری کن دلی دوستش داشته باشد. بعد اگر می‌خواهی بکشی‌اش یک ضدقهرمان بزرگ قوی با مختصات روحی رفتاری واکنشی عجیب و غریب و پیچیده هم روبه رویش خلق کن و بعد در مصاف هم قرارشان بده و قهرمانت را باشکوه بکش. عجیب و سؤال برانگیز بکش. مثال می‌زنم، فکرش را بکنید رستم را یک دیوانه کوچه‌گرد با پرتاب سنگی به سرش یا با یک سرماخوردگی می‌کشت، یا مثلا حاج کاظم آژانس شیشه‌ای را کسی غیر از سلحشور با زخم زبان تا مرز کشتن می‌برد. خیلی زشت بود و پلاستیکی نه؟ این تا اینجا، حالا در نظر بگیرید که قهرمان داستان نه در اثر اتفاق که با نوعی مرگ آگاهی و انتخاب خودش مرگ و نوع رفتن را انتخاب کند و اینجا درام به سطحی از حرارت و پرخونی می‌رسد که کلاه از سر عقل و احساس و عاطفه می‌افتد و امروز چهل روز است که آن مرد رفته است.

امام شهیدمان حضرت آیت‌ا... العظمی سیدعلی حسینی خامنه‌ای را می‌گویم، هشتادوشش سالگی یعنی زیستن در دهه نهم زندگی و با منطق شناسنامه یعنی شنیدن صدای قدم‌های فرشته مرگ، تعارف نداریم یک هشتادوشش ساله را در اطرافتان تصور کنید، می‌بینید که در این حوالی عمر بدن تحلیل می‌رود، قلبی که هشتادسال تپیده و مغزی که هشتاد سال فکر کرده گاهی دچار خطا می‌شود چه در محاسبه، چه در پاسخ، چه در کلام. و این یعنی اینکه باید کم‌کم مهیای رفتن شد، بماند که امام شهید ما چه در قبل از انقلاب و چه بعد ازآن، از چه حجمی از مغز و قلب و چشم و بیانش کار کشیده، چقدر رفقایش و کارگزارانش شهید شده‌اند، چقدر داغ دیده، چقدر زخم خیانت دیده از رفقایی که دیگر رفیق نبودند، چقدر قضاوت شده، چقدر بیدارخوابی کشیده و زخم زبان شنیده و این‌گونه رفتن انگار رها شدنش بود از قفسی به نام تن که دیگر به اندازه روح تازیانه خورده از سلوک و تقوی و خویشتن‌داری‌اش جا نداشت. پر زد و آسمانی شد، قهرمان کشور ما شد و در بزرگی‌اش همین بس که یک اسکادران جنگنده آمدند فقط برای ریختن خونش. روی کاغذ و در محاسبات زمینی ما درام یعنی همین که مردک احمق مزلفی که واقعا یک کیس درمانی مطالعاتی است برای اختلالات شدید اعصاب و روان و کنش با آن هیمنه بزرگ و ارتش اول جهان این‌گونه تصمیم به کشتن بگیرد و ماشین کشتارش خیابان کشور دوست را بمباران کند و بشود آنچه امروز شده. ما داغ‌دار مردی هستیم که سی و چند سال بدعاتمان کرد، پای سخنرانی‌هایش بزرگ شدیم، بالیدیم، کیفور شدیم، احساس غرور کردیم و درست در اوج احساس لذت و غرور و کامیابی مثل شمس پرنده یکهو تصمیم گرفت دیگر حضوری کالبدی نداشته باشد و نباشد و حالا چهل روز است از حجم زیاد این خشم تلنبار شده در جانمان فرصت یک دل سیر گریستن را پیدا نکرده‌ایم. خودش به ما یاد داده که مقاومت و بعد مقاومت و در نهایت مقاومت تا جایی که یقین داری شکست می‌خوری و اینجاست که فرشته نصرت الهی بال می‌گشاید به حمایتت و ما میراث‌دار این حرف اوییم. چشم آقای خامنه‌ای، صبور و مقاوم جمجمه به خدا می‌سپاریم و علمی را که بلند کرده‌ای نمی‌گذاریم بر زمین بیفتد. ما به شما و در عزای شما یک دل سیر گریه کردن به چشم‌هایمان بدهکاریم. دیر و زود دارد، سوخت و سوز هم دارد ولی نگه داشته‌ایم برای روزهای بعد از جنگ.

دلمان برایتان تنگ شده است آقا

معصومه فرمانی کیا
خبرنگار

پای گاز ایستاده‌ام برای آماده کردن افطاری. اینجا توی آشپزخانه‌ای که یک ضلع بزرگش پنجره است رو به حیاطی که حوض قشنگ و دلبرش همیشه برایم امن‌ترین جای دنیا بوده است. دارم وسایل سفره افطار را آماده می‌کنم. آشپزی کردن عشق من است. مثل نوشتن. شبیه انتخاب و چینش کلمات کنار هم که سجع و موزون بودنش به وقت خواندن حالم را خوب می‌کند. صدای ترتیل قرآن بلند است. مثل عصرهای هر روز خانه‌مان و صدای قل‌زدن آب سماور که نزدیک است. ظاهرا همه چیز عادی است و حتی جوانه زدن شکوفه‌های درخت باغچه که می‌گوید بهار نزدیک است، اما نمی‌دانم چرا نمی‌توانم گریه‌ام را بخورم. قطره‌های اشک روی صورتم سر می‌خورد. چقدر زمین برایم تنگ شده است. دلم آسمان را می‌خواهد و رفتن از زمین را. درست شبیه وقتی که بابا رفته بود. حالا همان روزهاست. تکرار شده دوباره. می‌دانی رابطه قلبی عجیبی بین دختر و پدر است. اگر کیلومترها دورتر چیزی بابا را دلگیر کرده باشد دختر دردش را حس می‌کند. اصلا رابطه قلبی دختر و بابا چیزی نیست که کسی از پس فهمیدنش برآید. همیشه فکر می‌کردم هر اتفاقی برای بابا بیفتد من هم می‌میرم. بدون برو برگرد. از بامداد و به وقت سحری خوردن که زیرنویس تلویزیون آمده بود روح شما به ملکوت اعلی پیوست. لقمه توی گلویم گیر کرد. چقدر به اسم و روح شما می‌آمد که بگویند به ملکوت اعلی پیوسته است. اما این چند عبارت برای من سنگین است و برای همه مردم ایران سنگین است.

حالا وقتی فکر می‌کنم صورت مهربانتان را نمی‌بینم دلم تنگ می‌شود. برای خنده‌هایتان، برای نصیحت‌هایتان، برای گفتن این عبارت که «آرام باشید، آرام.»

من از همین دور و کنار پنجره‌ای که یک ضلعش رو به آسمان است با شما حرف می‌زنم. مثل وقت و بی‌وقت‌هایی که با بابا درددل می‌کنم. دلم برایتان تنگ شده است. خیلی هم تنگ شده است، اما حیف بود که بیشتر از این منتظر آدم‌های دنیا بمانید و سفرتان به تأخیر بیفتد. شما همه چیزتان را پای ما گذاشتید و حق پدری را خوب ادا کردید. نور بدرقه راهتان باشد.

ولی کاش بودید و با همان سکینه و آرامشی که داشتید می‌آمدید و می‌گفتید خوب می‌شویم. می‌گفتید نور می‌تابد. می‌گفتید این روزها تمام می‌شود. کاش بودید و می‌آمدید و رخت عزا را از تن فرزندانتان در می‌آوردید. ما همیشه پشتمان به شما گرم است. حالا که حجابی هم بین شما و خدا نیست. لطفا پدرانه دعایمان کنید.

کجا باید سراغت را بگیرم؟

معصومه متین نژاد
روزنامه نگار

«آروم باشید. این چیزایی که شما می‌بینید، اینا حوادث طبیعی یک راه دشوار به سمت قله است.»

پس چرا من آرام نمی‌گیرم؟ این حادثه طبیعی نبود یا راه دشوارتر از آنچه بود که تصور می‌کردم؟ شاید به خاطر آن است که نمی‌دانم کجا باید سراغت را بگیرم! هستی، نشان به آن نشان که این ملت مثل کوه استوار ایستاده است. نیستی، نشان به آن نشان که دلم آرام نمی‌گیرد و تلخی بغض هنوز گلویم را می‌سوزاند. چهل روز از رفتنت می‌گذرد و هنوز باورم نیست.

می‌دانستی از صبح‌های شنبه گریزان شده‌ام؛ درست مانند سحرهای جمعه وقتی برای اولین بار قلب ایران لرزید و مرا از قیلوله روزمرگی بیدار کرد. هر شنبه که می‌آید دوباره یاد نبودنت تازه و قلبم تکه تکه می‌شود؛ یاد آخرین قاب حضورت می‌افتم پشت آن میز مستطیلی ساده با مشتی گره‌کرده.

ابرمرد ایرانی، عمار دوران، علمدار حسین، ایرانی‌ترین ایرانی و.... هرکه تو را به صفتی می‌خواند؛ آن طور که می‌شناسدت. ولی برای من علی زمانه بودی؛ سکوتت، خون دل خوردن‌هایت از اشعث‌ها و ابوموسی‌ها و اهل کوفه، دفاعت از ملت به میراث برده از پیامبر و ایستادنت تا واپسین لحظات در محرابی که برخی باورش نداشتند.

حالا برایم حسین زمانه شده‌ای. گفته بودی: «جان ناقابلی دارم، جسم ناقصی دارم، اندک آبرویی هم دارم که این را هم خود شما به ما داده‌اید. همه این‌ها را من کف دست گرفته‌ام در راه این انقلاب و در راه اسلام فدا خواهم کرد.» اما نگفته بودی اهل منزلت را هم قربانی این راه می‌کنی تا خونتان خروش یک ملت که نه، جهانی شود.

راستی نگفته بودمت که چقدر دلم گرفت وقتی شنیدم علی اصغر چهارده ماهه‌ات هم پرپر شد. وقتی شنیدم نوردیده‌ات حتی برای حفظ جان میوه‌های دلش هم که شده، حاضر به ترک ولی‌اش نشده. وقتی شنیدم خانه‌ات هم سطح همه خانه‌های شهر است.

این روزها درباره‌ات زیاد شنیده‌ام ولی می‌خواهم بگویمت که با همه این داغ‌ها خوشحالم که در درست‌ترین نقطه این دنیا ایستاده‌ام. پای وطنی که حَرَمت بود؛ دلگرم به مردمی که مایه افتخارت بود و زیر بیرقی که به دست خلف شایسته‌ات هنوز بر بلندای این سرزمین در اهتزاز است.

بی‌درنگ‌های روزهای جنگ

اعاده حیثیت «مردم ایران»

امید مهدی نژاد
شاعر و نویسنده

چهل عددی ویژه است. عدد پختگی، عدد کمال، عدد. چهل کمیتی است که به کیفیت تبدیل می‌شود. امروز چهل روز از نهم اسفند ۱۴۰۴ گذشته است. چهل روز از آغاز اتفاقاتی که می‌دانم و می‌دانید گذشته است. و چهل روز است که مردم در خیابان‌اند... در سرما، زیر باران و حتی زیر بمب و موشک. مردمی که اگرچه غالبشان را حزب‌اللهی‌ها، مذهبی‌ها و به تعبیر ادبیات سیاسی این روزها هسته سخت نظام تشکیل می‌دهند، اما برخلاف بیشتر تجمعات رسمی، نه فقط این گروه از مردم که سایر طیف‌های مردمی نیز در این حضور نقشی جدی دارند.

در اهمیت و فایده و برکت این حضور مردمی بسیار گفته‌اند و شنیده‌اید. از دلگرمی دادن به سربازان وطن تا ربودن مجال حضور از فریب‌خوردگان دشمن تا تبدیل فضای سوگ به فضای حماسه و... اما من بر آنم که مهم‌ترین فایده و برکت این حضور، چیز دیگری است.

مردم با این حضور از «مردم ایران» اعاده حیثیت کردند. چطور؟ این مردم نشان دادند «مردم ایران» آن قرشمال‌های غربتی نیستند که در آمریکا و اروپا و کانادا و استرالیا، از ترامپ و نتانیاهو خواستند به کشورشان حمله کند. نشان دادند «مردم ایران» آن بی‌وطن‌ها نیستند که پرچم ملی کشورشان را آتش زدند. آن بی‌غیرت‌ها نیستند که وقتی دو جنایتکار فاسد رهبرشان را در دفترکارش به شهادت رساندند، قر دادند و هورا کشیدند. آن بی‌وجودهای بی‌اخلاق نیستند که تجمعاتشان مجموعه حرکات چندش‌آور و ناسزاهای غیراخلاقی است.

این مردم آبرویی را که خارج نشینان جنگ طلب از واژه «مردم ایران» برده بودند، به آن بازگرداندند. حالا دنیا می‌داند «مردم ایران» کیست‌اند و چیست‌اند و می‌داند آن‌ها که ذکرشان رفت و شمارشان بسیار اندک، نه مردم ایران، که تفاله‌ها و زباله‌ها و پسماندهای مردم ایران‌اند، که البته زحمت بازیافتشان را هم. اگر بازیافت‌شدنی باشند. همان کشورها که میزبانی‌شان می‌کنند باید بکشند!

وب گردی

علی قمصری با انتشار ویدئویی در نیروگاه برق دماوند ساز اتحاد و همدلی زد

باید کنار هم باشیم

علی قمصری آهنگ ساز و نوازنده با انتشار ویدئویی از خود در نیروگاه برق دماوند، در واکنش به تهدیدات نظامی رژیم صهیونی- آمریکایی برای هدف قرار دادن زیرساخت‌های برق کشورمان گفته است: «امیدوارم زخمه‌های من روی تار بتواند در این زمینه اندکی بازدارندگی ایجاد کند. من در نیروگاه برق دماوند هستم ولی نمی‌توانم بگویم جای شما خالی؛ چون اینجا به حمله نظامی تهدید شده است که امیدوارم اتفاق نیفتد. اتفاقی که بازسازی آن‌ها بیش از ۳۰ سال زمان می‌برد. دوست دارم صدای تار بتواند این بار نقش آفرینی برای صلح داشته باشد، برای جلوگیری از خاموشی چراغ خانه‌ها.

زمانی که صحبت از جنگ زیرساخت‌ها می‌شود تمام جهان درگیر این جنگ است و تمام ما باید برای بازدارندگی، برای مقابله با حملات به زیرساخت‌ها به ویژه برق و نفت در کنار یکدیگر قرار بگیریم. من هیچ سمت و سوی سیاسی ندارم. من هیچ اشرافی به مسائل نظامی ندارم. به خاطر همین بلد نبودم در مراحل قبلی باید چه کنم و سکوت من از این جهت بود. باید کنار هم باشیم. امروز مسئله ایران، من و شما و خانواده شماست و مسئله کودکان و بیمارستان‌هاست. برق نباشد، آب نیست. امیدوارم زخمه‌های من روی تار بتواند در این زمینه اندکی بازدارندگی ایجاد کند با رسانای صدای موسیقی در جهان.»

برای مشاهده این ویدئو کد را اسکن کنید:

گرام گردی

درخواست برای برکناری ترامپ

یاسمن انصاری، عضو ایرانی تبار کنگره آمریکا با انتشار پستی در شبکه اجتماعی ایکس خبر از تلاش تعدادی از اعضای کنگره برای برکناری ترامپ و استیضاح وزیر جنگ آمریکا داده است:

«ترامپ در حال افزایش تنش‌های یک جنگ ویرانگر و غیرقانونی است و مدام تهدید به جنایت‌های جنگی و زدن زیرساخت‌های ایران می‌کند. فقط در ۴۸ ساعت گذشته ادبیات او با همدستی پیت هگست تمام خطوط قرمز را رد کرده است. من درخواست اجرای متمم ۲۵ (برکناری رئیس جمهوری آمریکا) و استیضاح وزیر جنگ را فعال کرده‌ام.»